[illegible]

چو شرح [illegible] نور لعلش بار [illegible]
با لاله الا [illegible]
[illegible]

[illegible] دلو [illegible]
[illegible]

[illegible]

[illegible] جمال [illegible]
[illegible]

گفت [illegible]
[illegible]
تیغ گفتا [illegible]
عشق گفتا [illegible]
[illegible]

گفت [illegible]
[illegible]
تیغ گفتا [illegible]
عشق گفتا [illegible]
[illegible]

گفت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

تیغ گفتا [illegible]
عشق گفتا [illegible]
[illegible]

تیغ گفتا [illegible]
عشق گفتا [illegible]
[illegible]

[illegible]

نه چون ما که در عین زر [illegible]

کشتند افسانه [illegible]

مهر چون [illegible]

برادر [illegible]

[illegible]

هر که [illegible] سلطان را

کشور [illegible]

[illegible]

[illegible]

در فراز [illegible]

که برد لالا [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

و این [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

چون نیست امید عمر از [illegible] فرج
تا روز شمار [illegible] فرج
عاشق شده‌ای در چنین [illegible]
[illegible] چنین [illegible]
امروز از [illegible] ز هیچ [illegible]
تشنه دل [illegible]

هر ذره که در عالم لاهوت است
تا مهر که در عالم ناسوت است
جز ذات تو [illegible] در [illegible] است
[illegible] در نظاره است
[illegible] چشم از [illegible]
[illegible]

سلطان [illegible] جهان
بر هر عالم [illegible]
[illegible] جمیع [illegible]
[illegible] محمد [illegible]
سلطان [illegible]
[illegible]

سلطان [illegible]
[illegible]
[illegible]
اسماء [illegible]
[illegible]
[illegible]

از نور [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

... بر سر ... [illegible]

... [illegible] صف ...

... [illegible] ...

... در میان ... بر دار ... [illegible]

... [illegible] ... درون ... [illegible]

... زلف ... [illegible]

... [illegible]

بر در دوست آمده‌ام کامیاب
هر که ز یاد دوست برآید خراب
کرد [illegible] خطاب
نوبت [illegible] غم او را [illegible]
دختر [illegible]
[illegible]

مانده [illegible] نرگس [illegible]
بس [illegible]
کس [illegible] چشم [illegible]
گاه [illegible] دل [illegible]
باز [illegible]
الحذر [illegible]

دیده [illegible]
یار [illegible]
خون [illegible]
وصل [illegible]
دختر [illegible]
ای [illegible]

باده بیاور [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
بر [illegible]

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

محمد بهار [illegible]
[illegible]

چون نمودار آن جمال در صف [illegible]
مرشد از سر شد بنده که *
[illegible] زنده شد باده خویش
در [illegible] زمین [illegible]

گر در شهر نظر [illegible] نهاده
لب چو خندان نمود آن [illegible]
گیه [illegible]
گیه [illegible]
[illegible]
[illegible]

بر [illegible] کرد [illegible]
قامت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

شب چون [illegible]
[illegible]
عشق [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

ابر سیه چون [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] عشق [illegible]
[illegible]
[illegible]

چون شانه به عشق زلف تو سر بر
غلط غلط ز سودای تو کیسه
خود دیدم که در پیش شما
من در فراق تو خون خوردم
من فرزانه در فراق تو
چون خوش ظفر دیدم جان

شاه که ترک سر گیرد اوست
راه دل بند این پیشه داد
هم که کارم از بر من شد
تن زده در خون دل عشق
چون عاشق در بر کشته ظفر
که بود دیده از عشق دلبر

که از خوار
کس ندارم یار دادم
خوشتر ز آن چه خوار
در دل ادب هم خلق چه کار
ز آن کرده در این بهار
شاه دردل چه چمن نو

که در دو زر سر از ج دو
پیر ما کار از سر من قدر
طفل در کوه دل خطر
فاصله طفل در کو مصطفی
شاه بهر سر تو در ...
شاه بر قدر تو در ...

که خوار کرده با ...
این همه جور و ستم که بخشم
شهر یار در ریغ و داد بر
چیده است و کو خیرد
که از بهار در چمن
که در حسن ... از دستان

شد زنار در زیر لباسم دلکی
برزنیم خرقه زنار ز بیچاره
چه بلا کرده‌ام از دل در عشق
توبه صبح و دو افزون
خورده‌ام زخم بسینه سر عشق
نیست از داغ ز ظهور عشق

از دیده در دیده بیمر
بار فرومان ده کیوان در
یارب از لطف تو چون خوشتر
کر حسن از ناز صبح همه
در حیرت عاشق بی خبرم
در سجود ابروی طرز همه

بار فزودی حسن سواد
کمی صبح هم از تیره‌ای
باشد آنکه لعل کرده بیرحم
خورده‌ام کرده با این طرز همه
بسته بیدران لور لهای
در نظر تشنه ضرباره

تا کی شب غبار بر سر
شب بر در باد بر سر
بعد مژده که برمی آید
صد جهان در جهان
کرده از ان
جاران

ز می زاران جوانی
اکنون جاری
عاشقانه از میشود
خون جگر
السحر
حق خبر

بز

[illegible]

[illegible]

[illegible]

پیکرش مشغول بود و منضبط کرد از در سکینه می سترد ساربانا جهد کن تا بگذری ازین منزل
کو هر شتر در کاروان سکان منضبط ام لیلا در کاروان می فشرد تا که آیم بر شهید عشق در خون

که در زیر نهند دیده زان لحظه
سکایت دیده در زمین مرا که لحظه

صد ... در دل ... ...
... ...

دل شکسته ای ... را که ...
اندر ان روز ... ...

سالها با شور ... ...
ما تم قاسم ... ...
... ...
ما در دم ... ...
زنده ... ...
... ...

سالها با جور ده ما ...
دم ... ... که ...
... ...
... ...
... خط ... ...
... ...

سالها با جور ... ...
تا ... ... که ...
... ...
... ...
بلکه ... ...
... ...

سالها با ... ...
... ...
... ...
... ...
... ...
... ...

[illegible]
[illegible]
بچه در [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]
بچه در [illegible]
[illegible]
بچه در [illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]
بچه در [illegible]
[illegible]
بچه در [illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
بچه در [illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
بچه در [illegible]
[illegible]

زان پیش که بر در [illegible] / بیش [illegible] شمار

با هم که [illegible] / بشنو [illegible]

گر [illegible] / بار [illegible]

[illegible] / چون [illegible]

چو [illegible] / [illegible]

رو در [illegible] / خوانده [illegible]

[illegible] / [illegible] ماه [illegible]

[illegible] / [illegible]

[illegible] / [illegible]

[illegible] / [illegible] عظیم

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

هست بر کف ملک معتقد [illegible] هیچ احمد علی از هر طرف [illegible] کم [illegible]

همچنان از دهر رخ [illegible] قسط [illegible] [illegible]

[illegible]

زن کبیره پسر اکبر باز بخش

زن صغیره پسر اصغر باز بخش

۱۲۸۱ یوم دوشنبه بیست و پنجم شهر رمضان المبارک در دار السلطنه [illegible]

التماس دعا و طلب آمرزش از خدا است [illegible] والله والسلام [illegible]

شهر سنه ۱۲۶۴

بسم الله الرحمن الرحیم

اللهم اهدنا الی سبیل الرشاد

واعصمنا عن التعصب والعناد

بحرمة محمد وآله الامجاد صلی الله علیه وآله

اما بعد [illegible]

[illegible]

مقدمه در بیان [illegible]

باب اول در بیان [illegible]

خاتمه در بیان [illegible]

[illegible]

در بیان حصول مقصود [illegible]

[illegible] دیگر [illegible]

[illegible]

[illegible]

اما عجب [illegible]

[illegible]

با [illegible]

[illegible]

و چون [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

چهار

اثر [illegible] در سبک [illegible] دارد [illegible] فایض [illegible]

[illegible] در غایت غریب [illegible] هم دران [illegible]

غزلی گوید [illegible] هم دران [illegible]

[illegible] عشق [illegible]

مطلع مشهور بیت [illegible]

[illegible] معنی [illegible] در جمع [illegible]

[illegible] لطف [illegible]

[illegible] جام [illegible]

کمالات بیت [illegible]

عالم [illegible] جام گوید [illegible] بیت [illegible]

نظر [illegible] بیت [illegible]

وله [illegible] جام [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

کمینه [illegible]

[illegible] 126 [illegible]

[illegible] اول [illegible]

[illegible] مقام [illegible]

اولا آنکه از کلام پیر معلوم می شود که خطا بر قسم صنع رفته واگر از
اعلام پیر معلوم نمی شد از غایت ظهور عیانی که داریم تو هم مسلم داریم که
خطا بر قسم صنع رفته و این خطاست که بی احتمال خطا بر کارخانه
ازلی سلام بر آفرین بر نظر آنکه خطا پوشش بر آن است خطای ما را پوشیده
و گذشته از ما این کمال خطا پوشیده تا بگوییم که خطا پوش نمی خطا
نمی بیند و این در حکم قضیه سالبه است و صدق سالبه مستلزم وجود
موضوع نیست چه تواند بود که صدقش به واسطه عدم موضوع باشد چنانکه
بگوییم عنقا طایر نیست یا آنکه موضوع باشد و محمول از او مسلوب
باشد همچون انسان حجر نیست و خطا پوشش در مقام از قسم اول است

[illegible]

[illegible]

زهی یار العبد قاسم الحکم حرام اشد

هر جا که چشم دار ما نشسته ام آنجا

به که ماه عسل بنده ریع

باغ کم زلف بیخ

لله زیب بنده وار دار

شاه زلف لعل ار صباح نفس

کو دل ابرو درد که و ما نه بود

وارن چو ماه مه در سال نه بود

خفته سبل ما لب صبح کار

فصه چون ز زلف بیم در دو دم بار

کمی زیر زلف حمه بار داد

درد ما در دامنه دار دارد

با نور مهر جان بو دام حج

شاه زلف در سال ماه بیع

در درد نفاد مرغ دارد بیم

محمد وجود ما شه عظیم

ایما مسیر عزیز ما کرد

محمد حی محمد قاسم کرد

عاشقه ما جز زخم بدون

بی شمر از ما زلف در چون

در دریغ غم بستر سیاه

تشنه از دو درد زلف بیم بو داد

بابت درد دم در جان

زین علم آن در خم زدن

دی عید از کامل سلطان آمد

ره جان درد زلف درد دار

کی چشمه ها رز و زلف رحم بر

که مه در دو چشم لعل بر

به که جان بی زخم دو ابرو کرد چین

کمر از زلف دو دو درد کشی چین

الله الله او [illegible] دیدار
در کذشت و دین [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

چو که عشقت ... [illegible]

... [illegible]

گفت ای ... [illegible]

گفت ... [illegible]

عشق ... [illegible]

[illegible]

هیچ بنده [illegible]
چیست دین [illegible]
[illegible]
[illegible]
از در پیچش [illegible]
نفس [illegible]
عشق [illegible] زوال

حقه با [illegible]
دم در معدن [illegible]
[illegible]
در آن [illegible]
عشق [illegible]
صید [illegible] عشق [illegible] کار بود

[illegible]

[illegible]

[illegible]

نقش کرده است [illegible]
عکس [illegible] نقش [illegible]
جبرئیل [illegible] آدم [illegible]
[illegible]

[illegible] نقش عشق [illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible] عشق [illegible]
اگر چه در [illegible]
الصنم ده [illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible] عشق [illegible]
الصنم ده [illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible] عشق [illegible]
[illegible] عشق قرة العین [illegible]
الصنم ده [illegible]
[illegible]

شهنشه [illegible] دیهیم عشق
[illegible] تسلیم عشق
[illegible]

کلام [illegible]
[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

عالم دیدیم بیرون از همه خضی
اربعه چیز است حق
[illegible]
بدیدیم چون عالم [illegible]
که با خصمان [illegible] کار [illegible]
هم چه [illegible] ندیدیم [illegible] بود

عالم دیدیم بیرون از کبریا
هر در جواد و جود [illegible]
[illegible]
[illegible] در جسم [illegible]
[illegible]
[illegible]

عالم دیدیم بیرون از زمین
روح در کان [illegible]
عالم دیدیم بیرون از [illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]
عالم دیدیم بیرون از [illegible]
[illegible]
[illegible]

ما در دیدیم [illegible]
[illegible]
عالم دیدیم بیرون از [illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

مطلب سوز [illegible] شاه بانو [illegible]

در انجام داستان

[illegible] خون گشته در [illegible]

[illegible] در [illegible]

[illegible]

[illegible]

همچنین [illegible]

[illegible]

در اینجا [illegible]

[illegible]

در اینجا [illegible]

[illegible]

در اینجا [illegible]

[illegible]

در اینجا [illegible]

[illegible]

در اینجا [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

شهربانو چشم مردم [illegible] این [illegible]
همچو مریم در زمین [illegible] کار
شهربانو در عرصه [illegible]
گفت با دل [illegible]
[illegible]
شهربانو [illegible] چون [illegible]

ره [illegible] بود [illegible]
شهربانو [illegible]
نام [illegible]
این عجب [illegible]
[illegible] دردم
[illegible]

بعد [illegible]
کرد [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

در [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

دشمن [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

محمد [illegible]

[illegible]

ای یک شب دو بود بدی مخمر
که کرده دو بود بنوازان شعر
کش چو بین به بام گیتی
چو دیدن لشکر ان پیر فن
مردم چو در شب دل صحبت
مردم تا در دم
که کرد نم زهر دین کرده

تا نقش شد در دو چشمان
بودن نان لشکر فی زمانه
هر چو خوش به زبر بم
بس دل معنی زدر
است دل دیدن با خبر ... درمان
دور دلان تابان

تا کو از شب چنین ساره
سوده ازدر نرم با ره
چو شب ... دین صحبت تا دران
اقبر دل شعر ... بوی
بر شرح درهم
نقش فی زمانه

تن بود دلان آمیز
تا شب دو بودن تن تخم
شب ... کر دو صحبت دران
الحق ن زاز بر روی شان
هم بر کز نور ... افشان
در ... درهم

بود عشق به ره دو ... سوخته
شب از دو هر باز
شهر ... که دو صحبت
شب ... جایت دلیس ن
نادر کرده دو بود ... دو جر
عیش ... تا هر کس ... کر

شه

شیرازه بوجه حق نسوخت
صد مشک پدید ز رنج سوخت
پیش کردن بزبان نیز
بار غصه این صحبت نتوان برد
کرد رنگ این عزیز نازد
ای عشق جا و انه در یعم

بسم کشف در نور اردی
ایجا که نکر در را با بودی
نقش دوم کرده بشید باز
سر سودا نیز در شد باز
زنهار ازین سینه شکر کرد
در دم عوض خرد دل باز آرد

کشف اسرار سپید دید
سوز شکوفه ز پیدا
به دیوان در صد بار شکوه
هر تاریک حق کشتگان
برگ کس کبر بر بید
تا کی ز دو لشکر از عجب

اسرار نقصه پایدار سر
آنچه شب عشق سر زار
شب مهر بر [illegible] دل پایدار
با تو امروز درین فرزانه شکر
شعله پایدار دوستی
حمله از اسرار [illegible] دیده

بار شرف این ز زار تعریف
اسم این بار در سرد
پیش لب اسرار دیدن سود فخر
کشت دشت از تا نه دیده در ف
صد عمر جای بار خنم
به ما اندر دو زانوی زخم

۱۰۹

ضرب کسری

و ضرب کسر در صحیح [illegible]

[illegible]

محمد مصطفی [illegible]

[illegible]

لا الصحیح [illegible]

لا الصحیح [illegible]

[illegible]

عشق نبند و
[illegible]
اسرار عبارت از [illegible]
[illegible] نفس اماره [illegible] از خود [illegible]
[illegible]
[illegible] احوال عشق فراق است [illegible]
[illegible] این اصطلاح [illegible]
[illegible]

[illegible]

زال

عمر بسته نشسته که

لطف چشم جهان [illegible] مردان

[illegible] سخن خدا [illegible] مردان [illegible]

[illegible] ما [illegible] مردان [illegible]

[illegible] ما [illegible] اصطلاح [illegible] مقام حق [illegible]

[illegible] ما [illegible] متوجه [illegible]

[illegible] حدیث ان لله تعالی شرابا للاولیاء اذا شربوا سکروا واذا

سکروا طربوا واذا طربوا طلبوا واذا طلبوا وجدوا واذا وجدوا ذابوا واذا

ذابوا خلصوا واذا خلصوا وصلوا واذا وصلوا اتصلوا واذا اتصلوا لا فرق

بینهم وبین حبیبهم [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

در مقام [illegible]

[illegible]

[illegible]

و شرح

با برادران خود [illegible]

با برادران [illegible]

[illegible]

رفع [illegible]

برادران [illegible]

و لیکن [illegible]

چنانچه [illegible]

[illegible] وصول الوصال [illegible]

[illegible]

اما عشق [illegible]

[illegible]

خبر

[illegible] دلال [illegible]

دارالعلم [illegible]

[illegible]

[illegible]

بود بیت
معلوم است در سطر نیست
علم است در این بیت این جان عاریت
... بیت ... بردم ... روز از حرص ... بر هیچ ... ست ... نهفتن
دو نیم نقطه ... و کسب ... علم ... است ... هر دو ... دل ...
بیت ... در ... ... در نظر ... ... تو ...
در ... ... بر ... ... و ... تو ...
جمعیت ... در ... شد ... دل ... بر ... دو ... چنانکه ...
زیر ... دران ... دو ... جهان ... بود ... در
پایان چون این حرف دو خواهی ست
... دل ... ... بر ... دل
بار ... توان

[illegible]

بحق ... الله

[illegible]

بیعم و دارم ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

کلما میزتموه باوهامکم فی ادق معانیه فهو مخلوق مصنوع

مثلکم مردود الیکم ولعل النمل الصغار تتوهم ان لله تعالی زبانیتین فان

ذلک کمالها وتتوهم ان عدمهما نقصان لمن لا یتصف بهما وهکذا

حال العقلاء فیما یصفون الله تعالی به

[illegible]

پس پدید آمد مخلوقات چه غیر انسان که مظهر اسم جلالند مثل ملائکه رحمت
که مظهر اسم سبوح و قدوس‌اند یا مظهر اسم قهار و جبار چنانکه ملائکه عذاب
یا مظهر اسم مضل و متکبر مثل شیاطین از کافر و جن و از جمله مظهر اسمای
جامعه است مسجود ملائک شده به معیار که به در صحیفه عشق ای ملک تسبیح گوی

[illegible]

مه بان خزانه داران • بنی نوع عاقلان در چمن دنیا که دم سردی دیماه خزان
اندیشه دارند چو سحاب [illegible] چنانکه شخصی حکیم گفت که لذت دنیا سالکان
هست بقدر ضرورت از او بود از حکیم در جواب گفت که [illegible] عمر [illegible] اصلاً
لذت نیست بیت دنیا بعینه همچو حباب هیچ در هیچ • پوچ اندر پوچ نیست در او نبود

[illegible]

چون سالک بعد از آن رسید پرتو آفتاب کمال حق و بنده معنی از ضمیر کاتب بصفحه کاغذ عالم
ناسوت در عالم ارواح نیز رو داد نموده کسوت تعینات متعینان پوشید تعین
شاد در بنا لاجرم آنچه محکمات به تعینات و عالم ملک و شهادت است در مجردات و
ملکوت چنانکه آنست اکثر جمع ... از الف بنا بابیات ...
دیده بصیرتش از کمال الحمد لله بنور وحدت مکحل گشته از کثرت تعینات و غبار
عالم محسوسات تیره ... نشده بمشاهده حضرات ائمه طاهرین صلوات الله علیهم

اجمعین

[illegible]

علم علیت ... در سی نقد ... [illegible]

والعظم ... [illegible]

مطلع ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... طینت آدم ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

ازالف ... [illegible]

سو ... [illegible]

لطیفه ... و معظم [illegible]

[illegible] بود [illegible]

درگاه [illegible] بود [illegible]

هست [illegible] رحمان [illegible] اعمال [illegible]

[illegible] صحیح بود

[illegible] انا عرضنا الامانة على السموات والارض

والجبال فابين ان يحملنها واشفقن منها وحملها الانسان انه كان ظلوما جهولا [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] يا ايتها النفس المطمئنة ارجعي الى ربك راضية مرضية [illegible]

[illegible]

ولا تحسبن الذين قتلوا في سبيل الله امواتا بل احياء

[illegible] الا ان اولياء الله لا خوف عليهم ولا هم [illegible]

عند ربهم يرزقون [illegible]

[illegible] يحزنون [illegible]

[illegible]

[illegible]

جمیع اجزاء

[illegible] در نفس [illegible] در آفاق و در انفس

حاصل [illegible]

وفی کل شیء له آیة تدل علی انه واحد

[illegible]

[illegible]

احدیث

و لیکن الله یهدی [illegible]

[illegible] من عرف الله کل لسانه [illegible]

[illegible]

لسانه و من عرف الله طال لسانه [illegible]

[illegible] من عرف الله [illegible]

... [illegible] ... كنت كنزاً ... [illegible] ...

... مخفياً فأحببت أن أعرف فخلقت الخلق لكي أعرف ... [illegible] ...

... والذين جاهدوا فينا لنهدينهم سبلنا ... [illegible] ...

[illegible]

[illegible]

زبان همه خاصان ببرید • که گنجای غمش در دهن عام نبود • همه اسرار عشق بر همه صادق عرفا الله

کلک لسان نه زبان همه صاحب عارفان حقیقت بر مرز حیرت می‌پیمایند همه اشیا در تسبیح حق‌اند که

وَإِن مِّن شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ و منه لزم پا این معنی نموده چگونه در همه ذرات

جلوه ظهور یافته چنانکه بعضی از عرفا گفته‌اند بیت حق به عدد شئون جمله اشیا سیری •

از نکته اگر کر و لال نگفته را از وحدت شیء ظهور به توجه بر اشیا عبارت از این باشد که مظهر

انوار خواجه محمد ده دار در شرح فوائح الجمال رساله است از شیخ نجم الدین کبری

می‌فرماید در هر زمان نفسی از آنکه انوار وجود مطلق فایض است از غیب هویت به جهان

این عالم فائض شود چنانچه فیضان حیات از روح بر اجزای بدن چون از ش

ادر

اعمال [illegible]

صاحبان [illegible] است [illegible]

[illegible]

الاسم والاسم والخواص والاثار [illegible]

[illegible] الذین یاکلون اموال الیتامی ظلما انما یاکلون فی [illegible]

بطونهم نارا [illegible]

[illegible]

الخ

فهم بیت همه ذرات اکوان در حرکت بعشق همه چون آن

عالم همچو منصور اند و طلبیده دارم در دام فرق ای ...

اراده محبوب در پیچ و تاب در پیچ عشق ...

باشنده داریم عجم ...

دولت ولایت ولی مظهر اسم جامع جمیع اسما و صفات است ...

مظهر اسم جامع جمیع اسما و صفات ...

مظهر بشر ... که لا یسعنی

ارضی و السماء ولیکن وسعنی قلب عبدی المؤمن

جمال محمدی ... بیت

ادبت در انکه ...

ادبت ... لا تدرکه الابصار وهو یدرک الابصار ...

جمال ... انا ...

ارکان مظهر ...

دران ...

چنانکه جمیع اسما و صفات ...

رقاب ...

از واط و نقوط ... بعضی ...
در ازین ... و ابعد ... بصفت ... دیگر ...
سالک از ... ... ه کی ... ده دیگر ... [illegible]
عبارات ... ازین ... ... البته ... ... [illegible]
... ولا ... ... و در ... الاخرة ... من الدنیا ... [illegible]
در ... اصطلاح ... ... [illegible]
... ... از ... ... نظر ... [illegible]
... اصطلاح ... ... [illegible]
... ... حاله ... [illegible]
... جمع ... ... [illegible]
بعد ربات ... ... در ... ... [illegible]
... ... [illegible]
... ... [illegible]
... ... [illegible]
مقصود ... صاحب نظر ... [illegible]
بمصقلة لا اله الا الله هو ... [illegible]
... ... [illegible]

[illegible]

سبحان من ظهر فی بطونه وبطن فی ظهوره

[illegible]

لا اله الا الله

[illegible]

در حقیقت مثل آنست که ایشان غیر صفات خود میدیدند و در غیب صفات حق حقیقی محو و مضمحل

شده‌اند سیم وارثان چنانچه بعضی چنین دیده‌اند موجودات غیر مستقله

واحدی بود حقیقتا هستند اما احدی که بتصفیه قلب بمرتبه آن در هر مرتبه

چیزی شسته می‌شود و دل افعال را در مرتبه اول اول می‌بینند و در دوم صفات در

مرتبه دوم ذات لله می‌بینند سیم وارث در مرتبه سیم سر را می‌بینند و تجلیات بود

معنی این باشد که افعال خود را از زبان غافل دیده و افعال مراد غیر [illegible]

و صفات خود را باطل دیده که بغیر از صفات آنکه ذات غیبی است نپذیرد

و این مرتبه کلی با خلاق الهیست بر ازل ذات [illegible] کثره اعتبار به که

[illegible]

[illegible]

چه اگه ما با در محتاج بودیم او بما مشتاق بود این نکته را بحدیث شهود

کنت کنزا مخفیا فاحببت ان اعرف فخلقت الخلق

لکی اعرف بیت همیشه بر لوح دلم جز الف قامت یار چکنم

حرف دیگر یاد نداد استادم نیز لوح دل من صاف از اغیار است در بحر

[illegible]

مطلب نهم

بدانکه مراد از دل [illegible] تواند

ب چون [illegible] از این نفس [illegible] بخصوص مجرد [illegible]

[illegible] صورت [illegible] لطیفه [illegible]

در اراده [illegible]

[illegible] عبارت [illegible]

[illegible] در نظر [illegible]

[illegible]

ب [illegible]

[illegible] دل [illegible]

[illegible]

[illegible] ذالک لمن کان له قلب [illegible]

[illegible] قلب العاشقين بين اصبعين من

من اصابع الرحمن

کیف یشاء نفس [illegible]

[illegible]

واحتمال [illegible] بخورد [illegible]

[illegible] عشق [illegible] نفس [illegible]

[illegible] مردان [illegible] خیر [illegible]

[illegible] در خود [illegible] بیت [illegible]

[illegible] در خود [illegible]

[illegible] صفحه [illegible]

بیت [illegible] صفحه [illegible] کرده [illegible]

[illegible] بیت [illegible]

[illegible]

[illegible]

جلد نهم [illegible] فی انواع اعمال الثقلین

[illegible]

عیب [illegible]
اهلها مطالع [illegible]
لو علم ابوذر
ما فی قلب سلمان لقتله او کفره [illegible]
[illegible]
من عرف الله کل لسانه
[illegible]
ومن عرف الله طال لسانه
[illegible]

بیستم [illegible]

[illegible] نظر [illegible] تربیع [illegible] درجه [illegible]

[illegible] تحقیق [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ولا ییاس من

روح الله الا القوم الکافرون

[illegible]

الرحیم

دنیا حرام است ... دوزخ

الدنیا حرام علی اهل الآخرة والآخرة

حرام علی اهل الدنیا وهما حرامان علی

اهل الله عبارت ... قال امیر المؤمنین

ما عبدتک طمعاً فی جنتک ولا خوفاً من عقابک بل وجدتک اهلاً للعبادة

فعبدتک

باش فارغ از غم ...

... ولی ...

... بل ...

لا جبر ولا تفویض بل امر

بین الامرین

لازم

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] چنانکه در حدیث [illegible]

لا یتقرب العبد بالنوافل حتی احببته فاذا احببته کنت سمعه

الذی یسمع بها و بصره الذی یبصر بها و رجله الذی یمشی بها و یده

الذی یبطش بها بی یسمع و بی یبصر و بی یمشی و بی یبطش و ما

و میت ذو میت [illegible]

[illegible]

[illegible]

و الله خالق کل شیء و فعل کل مفعول عند الله [illegible]

[illegible]

در خوردن دم [illegible]

[illegible] و [illegible] خوردن [illegible]

[illegible]

[illegible]

لا یتقرب العبد بالنوافل [illegible]

[illegible]

هزار و یک است و در تحت هر نوعی از افراد غیر متناهی مندرج است مثلا نوع ساطع

غیر از افراد غیر متناهی جبلانی و جسلیم [illegible] اشاره باین معنی است ب تا جهانهای

غیر محصور مثمر ۰ منبع جود و معدن کرم است ۰ هر یک از آن فزون از ملک و ملک ۰ زان

هزار و یک است و صد هم است ۰ و هرگاه بشریت [illegible] از این حیثیت [illegible] ظاهر در

مظاهر لاهوت فیض خالق موجب همه افعال خاص است هرچند که [illegible] چون حالی عدد

[illegible] الغیب [illegible] [illegible] چه اگر [illegible]

[illegible] المحیط [illegible] اتقان [illegible]

[illegible]

[illegible] علم این کتاب [illegible]

[illegible]

السعید السعید فی بطن امه والشقی الشقی فی بطن امه

[illegible]

[illegible]

[illegible] بسم الله الرحمن الرحیم

این جواب [illegible]

[illegible]

[illegible]

خزانه خالیم

محروم خزانه [illegible] **بیت** رضای [illegible]

[illegible] **ولی** [illegible]

[illegible] سبحان الله [illegible]

مصرع [illegible]

مستی **بیت** [illegible]

مصرع [illegible]

بیت [illegible]

بیت [illegible]

دستی بر دل ولی بدی دارم ٭ دلم کجاست که است و دستم بر جبین از دوست اوست

با او هم حالی را بر طرف نه که هیچ نیز از ریشت ولی از سر حق دیگر او کاهی

پیشتر شاید گذشت و نیز از دستان جامه‌ها را بر تیغ صفحه نوائی ولی جز از ...

دستان سر دوش شاید در آن پا بسته مرغ سیا اگر پرواز باشد جز اندازه

رشته تیغ بشت آشیانه‌های سیاه جز آنکه زحمت سیاه نه ولله علیه الرحمه

دگر صبح است و باز آفتاب خاور در جهان افروز است مصرع تبارک الله از این ۳

آفتاب جهان افروز ٭ خدایا باز این چه عتاب است ٭ از زر دل آن کس ... مسکین

در شهر شما ملک نور است ٭ که در فن ... ز کمال محبوب است سبحان الله از این

بدگمانی‌ها که هر چه هست تویی و هر چه هستم مصرع خوشتر آن باشد که سر دلبران

هر چه پیچد بر ... چه گناهی چه ثواب چه خطا نه چه عتاب ... انگاره هستم

[illegible] ... دلم ... [illegible]

... نور ... [illegible] ... پنجه ... [illegible]

... چه ... [illegible]

دارم نوم